

## گفتگو و توسعه

دکتر سید احمد موثقی\*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

### چکیده:

روابط بین افراد و گروه‌ها و ملل اساساً برای رفع نیازها، نارسایی‌ها و کمبودهایی است که آنها به طور طبیعی دارند و جهت نیل به این هدف توسعه‌ای و تحقق و افزایش ظرفیت‌ها، ثروت، رفاه، صلح و همزیستی، انسان‌ها و جوامع مدرن به کمک عقل و علم و با تقسیم کار تخصصی و مبادله آزادانه کلمه و کالا و رقابت سازنده و گفتگو و مذاکره و سازش در سطوح ملی و بین‌المللی با یکدیگر همکاری می‌کنند. در واقع همان‌طور که این مقاله درصدد تبیین آن است، فضای صلح و تفاهم و گفتگو و آشتی، زمینه‌ساز توسعه و ترقی و تمدن است ولی فضای جنگ و خشونت و تنش و درگیری، زمینه‌ساز عقب ماندگی و زوال می‌باشد.

### واژگان کلیدی:

گفتگو - توسعه - صلح - جنگ - خشونت - مدرنیته - مدرن - عقلانیت - آزادی

\* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:  
«نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶؛ «روشنفکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸؛ «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰؛ «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲؛ «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تنویریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ «توسعه، سیر تحول مفهومی و نظری»، سال ۸۳، شماره ۶۳؛ «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، سال ۸۴، شماره ۶۹؛ «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، سال ۸۵، شماره ۷۱.

این مقاله از طرح پژوهشی «صلح و توسعه» برای دانشگاه تهران استخراج شده است.

## مقدمه

همان‌طور که تجربه‌های تاریخی جوامع متمدن و توسعه یافته نشان می‌دهد توسعه و تمدن محصول یک نوع تعامل سازنده و مولد بین انسان‌ها و جوامع می‌باشد که در ابعاد مختلف با مبادله آراء و ایده‌ها و کالاها و خدمات نیازها و کمبودهای یکدیگر را برطرف نموده و ظرفیت‌ها و استعدادها بالقوه خود را محقق می‌سازند. در واقع افراد و گروه‌های انسانی به دلیل همین نیازها و کمبودهایی که دارند دور هم جمع می‌شوند و به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند و در این زندگی جمعی ضمن پذیرش محدودیت‌هایی برای خود متقابلاً مزایایی نیز کسب می‌کنند. آنها بدون برقراری رابطه با یکدیگر نمی‌توانند به تنهایی نیازها و کمبودهای خود را مرتفع سازند و در نتیجه نمی‌توانند به رشد و تکامل خود پردازند. انسان طبیعتاً موجودی اجتماعی است و تنها در رابطه با سایر انسان‌هاست که انسانیت او شکوفا می‌شود. اما در عین حال هر نوع رابطه‌ای هم لزوماً به رشد و شکوفایی انسان‌ها و جوامع نمی‌انجامد. در بسیاری موارد طرفین رابطه در شرایطی نیستند که بتوانند از امکانات و مقدرات یکدیگر به نحوی سازنده و مولد بهره ببرند و در نتیجه به جای رشد و شکوفایی به تخریب و نابودی همدیگر کمک می‌کنند یا دست کم یک طرف از طرف مقابل بهره می‌برد بدون اینکه خود متقابلاً بهره برساند. در هر دو حالت برقراری ارتباط مولد و سازنده موقوف به وجود شرایط و زمینه‌هایی است.

اجمالاً انسان‌ها و جوامع و به عبارتی دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در فضایی صلح‌آمیز و مسالمت‌جویانه و با پذیرش و تحمل یکدیگر آن‌طور که هستند و مبادله خودجوش و آزادانه منابع و امکانات و سرمایه‌های خود می‌توانند زمینه‌ساز ترقی و پیشرفت و توسعه و تکامل یکدیگر باشند. البته میزان و کیفیت استفاده از این زمینه‌ها مستقیماً به ظرفیت و عقلانیت و پویائی و خلاقیت و قوه هاضمه و انجذاب هر یک از طرفین مبادله بستگی دارد و صرف تزریق و تحمیل از بیرون و از بالا نمی‌تواند کمکی اساسی

به میزان و کیفیت بهره‌برداری از این زمینه‌ها بنماید. برعکس، چنانچه فضای حاکم بر روابط انسان‌ها و ملل خصمانه و توأم با خشونت و جنگ و تشنج و درگیری باشد، زمینه و امکان مبادله آزاد و طبیعی بین طرفین از بین می‌رود و ضعف و زوال هریک از طرفین مستقیماً به عدم امکان تعامل سازنده و مفید با طرف مقابل مربوط می‌شود و دست‌کم یک طرف به شدت آسیب می‌بیند.

در این مقاله تلاش می‌شود پس از توصیف و تبیین توسعه از منظری تئوریک و تاریخی به نقش و تأثیر گفتگو در این امر، به عنوان یک نوع تعامل سازنده و مفید، پرداخته شود. البته این بحث می‌تواند در دو سطح دنبال شود، یکی در سطح روابط میان فرهنگ‌ها و ملل و تمدن‌ها و دیگر در سطحی داخلی و ملی و در درون هر جامعه که به تدریج از سطح بین‌المللی به سطح ملی رجوع می‌کنیم. سؤالی که در اینجا مطرح می‌باشد آن است که آیا رابطه مسالمت‌آمیز به صورت گفتگو در تحقق توسعه در سطوح بین‌المللی و ملی مؤثر است یا خیر؟ پاسخ فرضی ما هم اینست که چون گفتگو امکان درک و تفاهم و شناخت متقابل را فراهم می‌کند و پس از درک و تفاهم و شناخت متقابل شرایط برای مبادله فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به نحوی مولد و سازنده بین طرفین آماده می‌شود، هرطرف به میزانی که منطقی توسعه را در درون خودش پیاده کرده باشد می‌تواند از این شرایط برای تقویت و تسریع فرآیند توسعه خود بهره‌برداری نماید و ظرفیت‌های تولیدی خود را محقق سازد.

بنابراین بحث در دو سطح بین‌المللی و ملی و در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دنبال می‌شود ولی چون عنوان مقاله به رابطه گفتگو با توسعه اختصاص دارد و نیز به دلیل محدودیت صفحات این نوشته تلاش می‌شود که ثقل بحث حول محور ملی و ابعاد فرهنگی - سیاسی باشد و بسط آن به مقوله مبادله در بعد اقتصادی و در سطح بین‌المللی خارج از عنوان مقاله است، گرچه در ادامه و در مقاله دیگری به صورتی مجزا با نگرش اقتصاد سیاسی قابل بررسی می‌باشد.

### توسعه در سطوح ملی و بین‌المللی

توسعه مفهومی کلیدی در علوم اجتماعی است که از علوم طبیعی استخراج شده و در مورد فرآیند تغییر در جوامع بشری به کار رفته است. یک دانه و تخم گیاه در زمینی مناسب تغییر نموده و با تحقق استعداد بالقوه‌اش به یک گل و گیاه تبدیل می‌شود و یا به‌طور کلی یک ارگانیسم در روند رشد و تکامل خود از نوع و حالتی ساده‌تر به نوع و حالتی کامل‌تر، بالاتر و پیچیده‌تر در حد بلوغ و کمال می‌رسد. (Riggs, F.W., 1984:126)

این تغییرات بیولوژیک تحت تأثیر قالب فکری داروینیسیم با واژه‌های «رشد»، «تکامل» و سپس «توسعه» توصیف شد و بدین طریق توسعه فرآیندی شد که طی آن استعدادهاى نهفته و توانایی‌های بالقوه یک شیء یا ارگانیسم محقق و شکوفا می‌گردد تا آنکه به شکل طبیعی، کامل و بلوغ نهایی‌اش برسد. در معنای لغوی واژه توسعه نیز خارج شدن از پوشش و لفاف و ظهور هرآنچه به‌طور بالقوه در چیزی وجود دارد، مطرح است.

از اواخر قرن هجدهم میلادی به بعد این استعاره بیولوژیکی توسط تکامل‌گرایان اجتماعی، از جمله هربرت اسپنسر<sup>۱</sup> (۱۹۰۳-۱۸۲۰)، در حوزه اجتماعی به کار رفت و جامعه نیز یک ارگانیسم تلقی شد. (Barnett, 1989:19) با ترکیب تئوری طبیعت و فلسفه تاریخ و به عبارتی دیگر مفهوم داروینی تکامل و مفهوم هگلی تاریخ، توسعه مفهومی شد دال بر تکامل نظام‌های اجتماعی بشری از اشکالی ساده‌تر به اشکالی پیچیده‌تر، بالاتر در حد بلوغ و کمال. (Riggs, p. 126) پیش‌تر، کندورسه<sup>۲</sup> (۱۷۹۴-۱۷۴۳) فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی «ایده ترقی» را مطرح کرده و آگوست کنت<sup>۳</sup> (۱۸۵۷-۱۷۹۸) با طرح مراحل سه‌گانه تکامل درک بشر، با خوشبینی نسبت به علم، ورود انسان مدرن به دوره علوم اثباتی و تفکر علمی را که بر اساس تجربه اروپا تنظیم

<sup>۱</sup> - Herbert Spencer.

<sup>۲</sup> - Condorcet

<sup>۳</sup> - August Comte

شده بود به عنوان قانونی کلی برای کل بشریت، تشریح نموده بودند. البته در عالم واقع و در بستر جوامع غربی تحولات اجتماعی عمیقی نیز در جریان بود و دگرگونی جوامع کشاورزی، فئودالی و سنتی ماقبل رنسانس به صورت جوامع صنعتی، سرمایه‌داری و مدرن از طریق توسعه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کنترل انسان مدرن بر محیط طبیعی و اجتماعی پیرامونش را فراهم کرده و رفاه اجتماعی و بهبود مادی و خوشی و شادکامی را برای او به ارمغان آورده بود. این تحول از گذر پروتستانتیسم بر مبنای و به معنای مدرنیته نیز بوده، که در فرآیند نوسازی همه‌جانبه و ساختاری جوامع اروپائی را به «توسعه» رسانده بود.

مدرنیته مبنای نظری نوسازی و توسعه در غرب و تمدن غربی دارای مؤلفه‌های کلیدی و عام نیز بود و به همین دلیل به شکل‌گیری تمدنی جدید انجامید. از جمله مؤلفه‌های عام مدرنیته انسان باوری یا اومانیزم، عقل‌گرایی، علم‌گرایی، فردگرایی، آزادی و حقوق فردی، دنیاگرایی یا سکولاریسم، برابری و قانونمداری بودند. جهان‌بینی مدرن انسان را محور و گوهر حیات اجتماعی و دنیا قرار می‌دهد و موجودیت و حاکمیت او را به رسمیت می‌شناسد. انسان به همین صورت طبیعی و عینی و ملموس اصالت و احترام و اعتبار دارد و حقوقی طبیعی به عنوان بشر دارد نه آن طور که در نگرش‌های سنتی مطرح است و طی آن انسانی آرمانی و مفروض و ذهنی را به قصد رد و انکار انسان آن طور که هست ارزشگذاری نموده و اصالت می‌دهند.

این انسان مدرن با رویکردی عقلانی و علمی به «طلسم‌زدایی»<sup>۱</sup> از جهان (به قول ماکس وبر)<sup>۲</sup> و دنیوی‌سازی امور<sup>۳</sup> پرداخت و از دکارت<sup>۴</sup> تا کانت<sup>۵</sup> و هگل<sup>۶</sup> و نیز از

1- Disenchantment.

2- Max Weber.

3- Secularization

4- Decartes.

5- Kant.

6- Hegel.

کپلر<sup>۱</sup> و گالیله<sup>۲</sup> و کوپرنیک<sup>۳</sup> و تیکو براهه<sup>۴</sup> تا نیوتون<sup>۵</sup> و انیشتن<sup>۶</sup> به حکم عقل و علم به رفع موانع ذهنی و عینی فراروی خود همت گماشت. با خرفه‌گرایی، تقدیرگرایی، طلسم و جادو و غلبه انواع و اقسام نیروهای پنهان و آشکار و مرموز طبیعی و ماوراء الطبیعی، که همچون غل و زنجیری تکامل عقلانی و علمی و فکری انسان اروپائی و در نتیجه توسعه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی او را دچار اختلال کرده بودند، مبارزه شد. «عقل» و «مشاهده» از گذر «زمان» راه انسان اروپائی به سوی «ترقی» و «توسعه» و «تمدن» را گشود. در همین راستا تفکر انتقادی، نوآوری و ابداع، داوری عقلانی و علمی، تساهل و تسامح و هم‌پذیری، تکثر و تنوع و تفاوت، آزادی اندیشه و بیان، آزادی و حقوق فردی، برابری انسان‌ها و حاکمیت قانون، پاسداری از حریم و حوزه خصوصی افراد، بحث و گفتگوی آزاد، مبادله آزادانه کالاها و خدمات و اطلاعات و دادوستد فرهنگی با انسان‌ها و اقوام و ملل دیگر، به تدریج به صورت جریان فرهنگی غالب در آمد.

در چنین فضای فرهنگی حاکم بود که توسعه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رخ نمود. در پی تغییر نگرش انسان اروپایی و تغییر رابطه‌اش نسبت به خود، طبیعت، خدا، دنیا و زندگی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی به کار و تولید، پس‌انداز، انباشت سرمایه، سرمایه‌گذاری، صنعت و تکنولوژی، مبادله در بازار و تجارت، اهمیت دادند (نک به: وبر، ۱۳۷۳) و بورژوازی به قول مارکس<sup>۷</sup> «مأموریت تاریخی» خود را در برقراری دموکراسی و توسعه هر دو، به انجام رساند. البته همان‌طور که بارینگتون مور<sup>۸</sup> در کتاب معروفش تحلیل می‌کند جوامع پیشرفته و توسعه یافته دست‌کم سه راه متفاوت در نوسازی را

---

1- Kepler.

2- Galilei.

3- Copernicus.

4- Tycho Brahe.

5- Newton.

6- Einstein.

7- Marx

8- Barrington Moore.

برای رسیدن به توسعه طی کرده‌اند که هریک ویژگی‌های خاص خود را نیز دارد. (مور، ۱۳۶۹) اما می‌توان گفت که اگرچه مدرنیته، فرآیند نوسازی و توسعه در بسترهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خاص هریک از جوامع خصیصه‌های ویژه‌ای به خود می‌گیرد ولی در عین حال ارزش‌ها و مؤلفه‌های عام و فراگیری وجود دارند که همه جوامع برای رسیدن به توسعه باید آن‌ها را در ایستارها و ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی خود مدنظر قرار داده و اعمال نمایند.

در صورت جریان یافتن و غلبه آن مؤلفه‌های عام و منطق توسعه در جامعه‌ای، آن جامعه هم در داخل خود در مدار توسعه تقویت می‌شود و هم در رابطه با جوامع دیگر. در بُعد خرد اگر فرد با رویکردی عقلانی، علمی، انتقادی و باز و پذیرا نسبت به تغییرات در خود ظرفیت و توانایی و قوه بالای هاضمه و انجذاب ایجاد کند و نظم و سامانی در درون خود برقرار نماید، می‌تواند به تحقق و شکوفایی استعدادها بالقوه‌اش امیدوار باشد و بعد در تعاملی سازنده و مولد با دیگران و با محیط آن استعدادها را هرچه باورتر سازد. در بعد کلان هم جامعه می‌تواند با همان رویکرد و در نتیجه با ایجاد ظرفیت و کارایی، نظم و سامانی قانونمند و نهادینه و عقلانی برقرار نموده و سرمایه‌ها و منابع و امکانات کشور را در مدار تولید و توسعه به‌کار گیرد و در ادامه در تعاملی سازنده و مولد با سایر جوامع تولید و توسعه داخلی‌اش را هرچه باورتر سازد. در واقع توسعه عمیقاً با فرهنگ ارتباط دارد و محصول آن است. هویت فرهنگی داشتن در توسعه درونزا اهمیت حیاتی دارد و به معنای خواست دوگانه حفظ میراث گذشته و گشودن دروازه‌ها می‌باشد و بنابراین با پذیرش چندگانگی فرهنگی و احترام متقابل به ارزش‌های ملل و حق حیات آنان و گفتگوی متقابل ارتباط دارد. (ریفر و دیگران، ۱۳۷۲، ص ۲۷) در چنین شرایطی است که توسعه درونزا با مشارکت مردم عملی شده و به صورت یک پروژه تمدن واقعاً انسانی درمی‌آید. لذا «توسعه درونزا متضمن پذیرش یک فرآیند خود - آفرینندگی است، فرآیندی که با پذیرش غیرانتخابی عناصر وارداتی ناسازگار است». (همان، ص ۲۸)

نگاهی تاریخی به علل و عوامل صعود و زوال فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به‌خوبی استدلال فوق را تأیید می‌کند. تمدن یونانی در روند شکل‌گیری و شکوفائی خود با مرکزیت آتن، در مقایسه با سرنوشت اسپارت، در داخل فضایی عقلانی، علمی، آزاد و توأم با گفتگو و مدارا و نقد و نوآوری برقرار کرد و در ادامه به دادوستد فرهنگی با اقوام و ملل و تمدن‌های دیگر از جمله در مصر، ایران و حوزه بین‌النهرین پرداخت و هر آنچه را که به حکم عقل و علم و اسناد و مدارک و شواهد و براهین بر اساس ملاک‌ها و موازین پذیرفته شده خود درست و مفید و منطقی یافت جذب نمود و غیر آنها را نپذیرفت و بدین طریق تمدن ساز شد. فرهنگ و تمدن با شکوه ایرانی در دوره هخامنشیان و ساسانیان نیز به همین ترتیب شکوفا شد. نظم و سازماندهی عقلانی و علمی، کارآیی و کارآمدی، تساهل و تسامح در داخل و اخذ و اقتباس از فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر در یونان و روم و مبادله فرهنگی و گفتگو با آنان در حوزه روابط خارجی، تمدن ایرانی را محقق ساخت. (نک به: گیرشمن، ۱۳۴۹) شکل‌گیری تمدن اسلامی نیز در داخل با غلبه جریان فکری و روشنفکرانه معتزله که به غایت عقل‌گرا، فلسفی، علمی، انتقادی، آزاداندیش و نوآور و توأم با تساهل و تسامح و بحث و گفتگوی آزاد بود و به ایجاد «بیت‌الحکمه» و برقراری «نهضت ترجمه» انجامید، به‌ویژه در دوران هارون و مأمون، و در خارج با اخذ و اقتباس از منابع و متون فلسفی و علمی یونان و روم و ایران و سایر بلاد همراه گردید، زمینه‌ساز شکوفائی فرهنگ و تمدن اسلامی به ویژه در قرون ۳/۹م تا ۱۱/۱۱م / ۵ق شد به حدی که آدام متز از قرن چهارم هجری / دهم میلادی در عالم اسلام به عنوان دوره رنسانس اسلامی یاد می‌کند و اثر مستقلى در این رابطه دارد. (متز، ۱۳۶۲) گفتگو و مبادله فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی بین دنیای اسلام و یونان و نیز بین عالم اسلام و ایران هریک حوزه مستقلى از تحقیق را می‌طلبند و به خصوص نقش و تأثیر متقابل ایران و اسلام و سهم عمده‌ای که ایرانیان در شکوفائی فرهنگ و تمدن اسلامی داشته‌اند، بسیار چشمگیر و پایدار و تعیین کننده بوده است. (نک به: استاد شهید مرتضی مطهری، ۱۳۶۲. و نیز محمدی، ۱۳۷۴).



شکوفائی تمدن جدید غربی از رنسانس بدین سو نیز مؤید استدلال ما در نقش و تأثیر گفتگو و دادوستد فرهنگی در تمدن سازی و توسعه می باشد. دنیای غرب قرن ها از طریق اندلس و سیسیل با فرهنگ و تمدن پیشرفته اسلامی مبادله داشت و به تدریج از آن تغذیه می شد و در جریان جنگ های صلیبی در قرون ۱۳-۱۱م/۷-۵ ق نیز زمینه های شکل گیری پروتستانتیسم که از آن به عنوان «مسیحیت اسلامیزه» یاد می شود و حتی تقویت روند انباشت سرمایه در اروپا به کمک تجار سیسیل و ونیز که در این جنگ ها فعال بودند و بدین طریق راه تجارت به شرق پروتق از نظر اقتصادی و مالی را گشوده بودند، فراهم گردید. (نک به: موثقی، ۱۳۷۸، فصل اول) اروپا علاوه بر بهره گیری فراوان از منابع فلسفی و علمی و تجربیات اجتماعی مسلمانان که نویسندگان منصف غربی به آن اذعان دارند (نک به: وات، ۱۳۶۱(الف)، و نیز: وات، اسپانیای اسلامی، ۱۳۵۹ (ب))، کشف و شناسائی مجدد ریشه ها و سنت ها و متون فلسفی یونانی خود را نیز مدیون ترجمه های دقیق و آثار علمی مسلمانان هستند و از فیلسوفان و دانشمندانی چون ابن رشد شارح و مفسر ارسطو حتی به عنوان پدر تفکر جدید غربی یاد می شود. (نک به: شریف، ج ۳، ۱۳۶۷، صص ۸-۴۹۷ و ۳۲۰-۵۲۸) و نیز تأثیرات آراء ابن سینا، غزالی، ابن خلدون، ابوریحان بردکارت، کنت و بیکن و حتی در دوره های اخیر حافظ و مولوی بر کسانی چون گوته و نیچه و مشخصاً رهیافت ابن سینائی توماس آکویناس در قرن سیزدهم میلادی / هفتم قمری که زمینه ساز رنسانس ادبی در ایتالیا و اروپا بود. (همان)

بنابراین فرهنگ گفتگو و مبادله در روندی عقلانی، علمی، انتقادی، نوآورانه و آزاد نقش و تأثیری مستقیم و قاطع در تمدن سازی و به عبارتی دیگر در توسعه در ابعاد مختلف آن دارد. البته چنین ایستارهایی به خودی خود نمی توانند تأثیرگذار باشند و باید به حوزه ساختار و در ابعاد اقتصادی - اجتماعی و سیاسی نیز سرایت کنند. توسعه در بعد سیاسی بنا به تعبیر آلموند و پاول عبارتست از:

پاسخ نظام سیاسی به تغییرات در محیط های اجتماعی و بین المللی آن، به ویژه پاسخ آن نظام به چالش های مربوط به دولت سازی، ملت سازی، مشارکت،

و توزیع ... سه معیار توسعه سیاسی عبارتند از: انفکاک ساختاری، استقلال نظام فرعی، و دنیوی سازی فرهنگی. (Huntington. S.P., in Cyril E. Black, 1976: 41)

نویسندگان توسعه سیاسی، از جمله لوسین پای، به طور کلی سه معیار عمده برای توسعه سیاسی مطرح نموده‌اند که عبارت‌اند از: **برابری** فزاینده در میان افراد در رابطه با نظام سیاسی و **ظرفیت** روزافزون نظام سیاسی در رابطه با محیط‌های پیرامونش و **انفکاک** رو به افزایش نهادها و ساختارها در درون نظام سیاسی. (Ibid) همچنین بر مؤلفه‌های عقلانی‌سازی، یکپارچگی ملی، دموکراتیزه‌سازی، تحرک یا مشارکت در توسعه سیاسی تأکید می‌شود. (Ibid) ارگانسکی توسعه سیاسی را به عنوان «کارآیی فزاینده حکومتی در بهره‌برداری از منابع مادی و انسانی ملت برای اهداف ملی» تعریف می‌کند. (Organski, 1965: 65)

بر اساس تئوری کارکردگرایی ساختاری مهم‌ترین ویژگی یک نظام سیاسی توسعه یافته گسترش ظرفیت آن برای بهره‌گیری بهتر از توانایی‌های خویش جهت پاسخگویی به نیازهای مردم است، که این توانایی‌ها شامل توانایی استخراجی (تجهیز منابع مادی و معنوی محیط داخلی و بین‌المللی)، توانایی تنظیمی (برخورداری از اقتدار لازم در تنظیم روابط افراد و گروه‌های اجتماعی با دولت)، توانایی توزیعی (توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها، منزلت‌ها، فرصت‌ها، قدرت‌ها، کالاها و خدمات در سطوح و لایه‌های مختلف جامعه)، توانایی نمادین (مرتبط ساختن سیاستگذاری‌ها با ارزش‌های مورد قبول جامعه) و توانایی پاسخگویی (پاسخگویی تقاضاها و خواسته‌ها و فشارهای داخلی و بین‌المللی بودن)، می‌باشد. (بدیع، ۱۳۷۶، فصل سوم) همچنین در این تئوری از کارکردهای چهارگانه هر نظام سیاسی یاد می‌شود که عبارتند از: ۱- جامعه‌پذیری سیاسی، ۲- استخدام سیاسی، ۳- بیان و تجمع خواسته‌ها، ۴- ارتباطات سیاسی. (همان) آنچه در اینجا اهمیت دارد آن است که در کارکردهای سوم و چهارم نظام سیاسی، از طریق فعالیت احزاب و رسانه‌ها و بحث و گفتگوی آزادانه مردم در چهارچوب قانون، اجازه داده می‌شود که

نیازها، خواسته‌ها و آراء و نظریات افراد و گروه‌های اجتماعی به دولت منتقل شده و متقابلاً نیز پاسخ‌های مناسب را دریافت نماید و با جریان آزاد و صحیح و شفاف اطلاعات و ارزش‌ها و آراء، مسائل به بهترین وجهی مطرح شده و پاسخ می‌یابد و به تقویت جامعه و دولت هر دو می‌انجامد.

احمد مختار امبو از رؤسای اسبق یونسکو با اشاره به نقش رسانه‌ها و مبادله آزاد اطلاعات در توسعه می‌نویسد:

کاستن از اختلاف‌ها و فاصله‌ها از طریق توسعه رسانه‌های هر کشور، به ویژه کشورهای در حال توسعه، بدون شک موجب جریان آزادانه‌تر و اساسی‌تر پیام‌ها می‌شود و به پیشرفت این کشورها و گسترش تفاهم بین‌المللی کمک خواهد کرد... اطلاعات علمی و فنی در افزایش ذخیره کلی دانسته‌ها و فراگیری و کسب مهارت در دانش‌ها و فنون، نقشی اساس بر عهده دارند و خدمات و دستگاه‌های مسئول آماده‌سازی و پخش آنها، از جمله وسایل اساسی برای توسعه جوامع است. (امبو، ۱۳۶۶، صص ۲-۵۱)

در عین حال، انسان‌شناسان و دانشمندان روانشناسی اجتماعی هم توسعه را «دستیابی فزاینده انسان به ارزش‌های فرهنگی خود» تعریف کرده‌اند (Schlegel, 1977: 19-21) و ضمن ذکر اهدافی برای ترقی اجتماعی نظیر همین تعریف و نیز معیشت زندگی، قدر و اعتبار و آزادی، یکی از اهداف را که با موضوع بحث ما مناسبت دارد به صورت زیر مطرح می‌کنند:

استقلال فزاینده واحدهای فرهنگی - اجتماعی به‌طور روزافزون متقابلاً

وابسته به هم، نظیر ملت‌ها، طبقات اجتماعی، گروه‌های مذهبی، نژادی و قومی، سازمان‌های حرفه‌ای، مدارس یا افراد. استقلال دربرگیرنده خودکفائی و خودمختاری از جنبه‌هایی خاص است و به ویژه به معنی داشتن یک هویت فرهنگی قاطع، روشن و به خوبی شکل گرفته می‌باشد. وابستگی متقابل هم دربرگیرنده مبادله (کالا، خدمات، مهارت‌ها و حتی پرستیژ، تحسین، عشق و معانی) بوده و نه تنها شراکت در هرآنچه با معناست را می‌رساند، بلکه شراکت در معنی و هدف زندگی، تفسیر واقعیات و غیره را نیز می‌رساند. اما استقلال، یا حداقل میزانی از آن، قبل از وابستگی متقابل ضرورت دارد». (*Ibid*)

توسعه فرهنگی و سیاسی که طی آن عقل و علم شکوفا می‌شود و نظم و ثبات و قانونمندی و آزادی بیان و اندیشه و نقد و نوآوری و تساهل و تسامح و بحث و گفتگوی آزاد و جریان آزاد و صحیح اطلاعات و پیام‌ها و صلح و آشتی و مفاهمه و اجماع و مسالمت و ملایمت در جامعه حاکم می‌شود هم زمینه ساز توسعه اقتصادی است و هم از بخش‌های اساسی کل پروژه توسعه در هر کشور می‌باشد. اقتصاددانان توسعه از جمله دیوب<sup>۱</sup> و تودارو<sup>۲</sup> و هتنه<sup>۳</sup> بر ابعاد مختلف توسعه تأکید دارند و به جای رشد اقتصادی در بعدی صرفاً کمی و صوری و اقتصادی، از توسعه اقتصادی، «توسعه اجتماعی» و اخیراً «توسعه انسانی» سخن می‌گویند. (نک به: دیوب، ۱۳۷۷، و نیز: تودارو، سال ۱۳۶۸، و نیز: هتنه، ۱۳۸۱) آنها از تأمین «نیازهای اساسی» بشر و سپس بالا بردن «کیفیت زندگی» دفاع می‌کنند. (دیوب، فصل ۴) تودارو سه معیار اساسی را به ترتیب در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - اجتماعی برای توسعه مطرح می‌کند که عبارتند از عزت نفس یا اعتماد به نفس انسان‌ها، تأمین معیشت زندگی و آزادی و گسترش دامنه انتخاب. (تودارو، صص ۸۸-۱۳۷) او در مجموع توسعه را جریانی چندبعدی می‌داند که

<sup>۱</sup> - Dube.

<sup>۲</sup> - Todaro.

<sup>۳</sup> - Hettne.

مستلزم تغییرات اساسی و تجدید سازمان و جهت‌گیری در مجموعه نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، در سطوح ملی و بین‌المللی و در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و سیاسی و در طرز تلقی و حتی آداب و رسوم و باورهای مردم است به نحوی که هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی و ملت‌ها، جامعه و جهان را از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج نموده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی «بهتر» است سوق دهد. (تودارو، صص ۶-۱۳۵) آمارتیا سن<sup>۱</sup>، اقتصاددان معروف توسعه در کتابی با عنوان «توسعه به مثابه آزادی»، توسعه را به عنوان یک فرآیند بسط و گسترش آزادی‌های واقعی مردم تلقی می‌کند (آمارتیا سن، توسعه به مثابه آزادی، ۱۳۸۱ ص ۱۳) و می‌نویسد آزادی نه تنها از نظر کارآئی و کارآمدی در این فرآیند محوریت دارد بلکه جزء اساسی و تشکیل دهنده آن می‌باشد. (همان، ص ۱۴) اهمیت آزادی‌های سیاسی در آن است که به شهروندان فرصت بحث و مذاکره درباره مشارکت در انتخاب، ارزش‌ها و در تعیین و انتخاب اولویت‌ها را می‌دهد. (همان، صص ۴۱-۴۰) آمارتیا سن در این باره می‌نویسد:

آزادی‌های سیاسی، که به طور وسیعی در نظر گرفته می‌شود (شامل آنچه که حقوق مدنی خوانده می‌شود)، به فرصت‌هایی ارجاع دارد که افراد باید تعیین کنند چه کسانی باید حکومت کنند و بر مبنای چه اصولی، و نیز شامل امکان‌پذیری بررسی و موشکافی کردن و انتقاد از مقامات، داشتن آزادی بیان سیاسی و مطبوعاتی بدون سانسور، برخورداری از آزادی انتخاب میان احزاب سیاسی مختلف، و غیره می‌گردد. این آزادی‌ها شامل استحقاق‌های سیاسی ملازم با دموکراسی‌ها در وسیعترین معنای کلمه (در برگیرنده فرصت‌های گفتگوی سیاسی، مخالفت و انتقاد و نیز حق رأی و انتخاب مشارکت‌آمیز قانونگذاران و مجریان) می‌شود. (همان، صص ۹-۴۸)

---

<sup>۱</sup> - Amartia Sen.

آمارتیاسن در بخشی دیگر از استدلال‌هایش در مورد اهمیت ذاتی، ابزاری و سازنده دموکراسی در توسعه مشخصاً به وجود حقوق سیاسی و مدنی در قالب اجازه بحث و گفتگوی آزاد، سیاست مشارکت‌آمیز و وجود گروه‌های مخالف سازمان یافته یعنی اپوزیسیون قانونی اشاره می‌کند (همان، ص ۱۷۳) و می‌افزاید:

بحث و مناظره‌های عمومی هم، که به وسیله آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی روا داشته می‌شود، نقشی مهم در شکل‌گیری ارزش‌ها دارند. در واقع، حتی شناسایی نیازها مگر تحت تأثیر ماهیت مشارکت و گفتگوی عمومی نمی‌تواند صورت گیرد. نه تنها نیروی بحث عمومی یکی از همبسته‌های دموکراسی، با بردی گسترده است، بلکه ترویج آن هم می‌تواند کارکرد خود دموکراسی را بهتر سازد. (همان، ص ۱۷۳)

### فرهنگ سنتی، فقدان گفتگو و توسعه نیافتگی

اگر فرآیند نوسازی بر مبنای مدرنیته به تغییرات اساسی و ساختاری در همه حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بیانجامد، نتیجه حاصله توسعه خواهد بود. در حقیقت جامعه مدرن و توسعه یافته مقصد نهایی و هدف غایی روند تغییر، اصلاح و نوسازی می‌باشد و به همین دلیل ترسیم این هدف و تبیین جامعه مطلوب توسط فرهنگ صورت می‌گیرد و مفهوم توسعه بار ارزشی دارد و فرهنگ و توسعه ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. اما جوامع سنتی و ماقبل مدرن یا توسعه نیافته از نظر ایستاری و ساختاری هر دو، نارسائی‌ها و مشکلاتی دارند که مانع از ترقی و توسعه آنان می‌شود. در بعد ایستاری این جوامع دارای فرهنگی ایستا و راکد و غیرعقلانی و جزمی و تقدیرگرا و خرافی هستند که منجر به ظهور افرادی با شخصیت‌هایی محافظه‌کار، احساسی، منفعل، تسلیم، تابع، خشن و اقتدارگرا و مطلق اندیش می‌شود. در جهان‌بینی‌های سنتی نگرش فرد نسبت به خود، جامعه، دنیا، طبیعت و خدا، نگرشی پویا و خلاق و زاینده و مولد نیست. او به هویت فردی و انسانی خود آگاه نیست و در

نتیجه در رابطه‌ای سازنده و مولد با دیگران قرار نمی‌گیرد و با چنین رویکردی نه تنها ترقی و کمال فردی وی متوقف می‌شود بلکه در روابط اجتماعی و در حوزه عمومی نیز به ترقی و توسعه جامعه نمی‌تواند کمکی کند.

اهمیت فرهنگ و فرد و شخصیت و روانشناسی افراد و سطح خرد توسعه و نقش و تأثیر آن بر جامعه و سطح کلان توسعه در ابعاد مختلفش، مورد تأکید بسیاری از انسان‌شناسان اجتماعی، جامعه‌شناسان، اقتصاد دانان توسعه و دانشمندان علوم سیاسی می‌باشد. همان‌طور که لوئیس اس. اسپیندلر می‌نویسد:

فرهنگ مرکب از الگوهای مشترک و مرسوم رفتاری می‌باشد (از جمله الگوهایی برای تنظیم رفتار در زمانی که حداقل مشترکات وجود دارد)، آن‌طور که در نهادهایی چون خویشاوندی و ازدواج، سازمان‌های سیاسی و اقتصادی، و مذهب، نمایانگر می‌شود. جنبه‌های اجتماعی شامل تعاملات میان افراد می‌باشد، آن‌طور که آنها به درخواست‌هایی که از آنها می‌شود، و بسیاری از آنها از فرهنگشان نشئت می‌گیرد، واکنش نشان می‌دهند. سطح فرهنگی شامل آراء و ایده‌های الگوبرداری شده درباره عالم و روابط انسان با آن، با سایر انسان‌ها، و با ماوراءالطبیعت، می‌گردد. (Spindler, 1977: 5)

فرهنگ از نظر اسپیندلر دارای طرح‌های مشترکی برای زندگی است، مدل‌های مشترکی که مردم در اذهان خود برای درک، ارتباط برقرار کردن و تفسیر جهان در رابطه با آنان، دارند و جنبه «اجتماعی» فرهنگ ناظر بر تعامل اجتماعی افراد و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی رفتار آنان می‌شود و تغییر فرهنگی - اجتماعی عبارت می‌شود از تغییرات رفتاری که در تعاملات بین افراد و الگوهای مشترک رفتاری آنان صورت می‌گیرد. (Ibid, p.4) در نتیجه یک نظام فرهنگی - اجتماعی شامل الگوهای فرهنگی رفتار، تعامل اجتماعی و انطباق و سازگاری فردی می‌شود. (Ibid, p. 5)

از طرف دیگر، جامعه بنا به قول کارل دویچ<sup>۱</sup> به معنی گروهی از افراد دارای وابستگی متقابل از طریق تقسیم کار، تولید و توزیع کالاها و خدمات می‌باشد، گروهی از مردم که یاد گرفته‌اند با هم کار کنند. (Ibid, p. 61) دویچ که در تئوری بسیج اجتماعی و ارتباطات اجتماعی در ادبیات توسعه سیاسی معروف است فرآیندهای ارتباطی را مبنای انسجام جوامع، فرهنگ‌ها و حتی شخصیت‌های افراد می‌داند. (Ibid, p. 61) او با پذیرش نظر انسان‌شناسان بر این باور است که هم جامعه و هم اجتماع از طریق یادگیری اجتماع توسعه می‌یابند و یک اجتماع مرکب از افراد است که آموخته‌اند چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و همدیگر را بسی فراتر از صرف مبادله کالاها و خدمات درک کنند. (Ibid, p.65) جامعه نیز شامل گروهی از افراد است که به نوعی از «تعلق» به یکدیگر آگاه شده‌اند. (Ibid, p. 66) جوامع کالاها و خدمات را تولید، گزینش و منتقل می‌کنند و فرهنگ‌ها اطلاعات را تولید، انتخاب و منتقل می‌نمایند. (Ibid, p.66) جامعه و ملت «از درون» و به وسیله برقراری ارتباط هرچه مؤثرتر و کاراتر اعضای آن با یکدیگر و در طیف وسیعتری از مسائل و موضوعات («کارآیی ارتباطی») و با قابلیت تکمیل‌کنندگی تسهیلات ارتباطی به دست آمده توسط اعضا در پیوند و همبستگی با یکدیگر قرار گرفته و موانع ارتباط و درک متقابل را از سر راهشان برمی‌دارند. (Ibid, pp. 71-4)

اما در جوامع ماقبل مدرن فرهنگ و طرز تلقی و شخصیت افراد به گونه‌ای است که مانع گفتگو و ارتباط و درک متقابل میان آنان می‌شود و در نتیجه ترقی و توسعه آنان به تأخیر می‌افتد. دانیل لرنر<sup>۲</sup> از نویسندگان معروف ادبیات نوسازی و توسعه در کتاب معروفش «گذار از جامعه سنتی» (Lerner, D. 1958) که در دهه ۵۰ از قرن بیستم نوشته شده، انسان سنتی را انسانی می‌داند که فاقد اندیشه و علاقه در امور اجتماعی، محلی و محدودنگر و ناآشنا با وسایل ارتباط جمعی و فاقد قدرت انتقال فکر و همدلی

<sup>۱</sup>- Karl Deutsch

<sup>۲</sup>- Daniel Lerner.



(Empathy) و دارای بینشی آنجهانی می‌باشد. در نظم سنتی نیز به قول اس.سی. دیوب: فرد مجبور است برای همیشه اهداف اجتماعی، ابزارهای تحقق آن و نقش از پیش تعیین شده‌ای در رابطه با آنها را بپذیرد. اهداف اجتماعی در معرض سؤال و چون و چرا نیستند، ابزارها را نمی‌توان به سادگی تغییر داد و هرکسی نمی‌تواند به طور عادی و طبیعی بر رسوم و عادات ناشی از سنت، غلبه یابد. بدین طریق، فرد نسبت به اهداف اجتماعی و طرق نیل به آنها منفعل باقی می‌ماند. این وضع در جامعه نوسازی شده به طور اساسی تغییر می‌کند. (دیوب، ص ۴۱)

هشام شرابی<sup>۱</sup> در کتاب خود «پدرسالاری جدید» جوامع غیرمدرن دنیای عرب را تحت همین عنوان نقد و کالبد شکافی نموده و ویژگی‌های این گونه جوامع را که در آنها تغییرات اجتماعی تحریف شده و فقط در ظواهر نوسازی شده‌اند، در مقوله دانش مبتنی بر اسطوره یا اعتقاد، در حقیقت دینی و تمثیلی، در زبان سخنورانه و در نوع حکومت سلطنت پدرسالار جدید و در روابط اجتماعی عمودی و از نظر قشربندی اجتماعی مبتنی بر خانواده یا طایفه یا فرقه می‌داند. (هشام شرابی، ۱۳۸۱، ص ۴۷) به نظر او در این جوامع نوسازی به سمت مدرنیته و تشکیل جامعه مدرن جهت‌گیری نداشته و به جای آن تنها مکانیزمی برای افزایش توسعه نیافتگی و آنتروپی اجتماعی بوده که به نوبه خود «ساختارها و آگاهی نامتجانس، سنتی، و شبه عقلانی خاص جامعه پدرسالار جدید را تولید و بازتولید می‌کند». (همان، ص ۳۱) ویژگی اساسی روانی - اجتماعی این نوع جوامع، چه محافظه‌کار و چه مترقی،

*سلطه پدر (پاتریارک یا پدرسالار) است، که خانواده ملی و همین‌طور خانواده طبیعی حول محور او سازمان یافته است. بدین طریق، بین حکمران و توده، بین پدر و فرزند، تنها روابط عمودی وجود دارد: در هر دو زمینه،*

<sup>۱</sup> - Hisham Sharabi.

اراده پدری اراده مطلق است، که هم در جامعه و هم در خانواده از طریق یک اجماع مبتنی بر مراسم و تشریفات و اجبار، وارد عمل می‌شود.» (همان، ص ۳۱)

به نظر هشام شرابی پیشرفته‌ترین و کارآمدترین جنبه دولت پدرسالار جدید در رژیم‌های محافظه‌کار و مترقی هر دو، دستگاه امنیت داخلی آن [مخابرات] است و در همه رژیم‌های پدرسالار جدید یک سیستم دو دولتی حاکم است؛ یعنی یک ساختار نظامی - دیوانی در کنار یک ساختار پلیس مخفی وجود دارد و این دومی با خدمت به عنوان تنظیم کننده نهایی حیات سیاسی و مدنی، بر زندگی روزمره مردم حاکم و مسلط است. بدین طریق، در فعالیت‌های اجتماعی، شهروندان عادی نه تنها به طور استبدادی و دلخواهانه از برخی حقوق اساسی‌شان محروم می‌شوند، بلکه آنها زندانیان واقعی دولت و در معرض خشونت پایدار و بوالهوسانه آن می‌باشند.» (همان، ص ۳۲)

در واقع در چنین روابط و مناسبات و ساختارهایی، اقتدارگرایی و خشونت و عدم تساهل و تک‌گفتاری و فقدان گفتگو، در راستای منافع و موقعیت گروه‌های حاکم، به صورت گفتمانی بر جامعه حاکم می‌شود. در چنین جوامعی نظام خدایگانی<sup>۱</sup> حاکم می‌شود و فرد در خانواده پدرسالار مطیع و منقاد پرورش یافته و تحویل جامعه پدرسالار می‌شود و به عبارتی دیگر فرد در جهت پذیرش تفوق صاحب اقتدار رسمی جامعه پذیر شده و از لحاظ نحوه برخورد با آن تربیت می‌شود. (همان، ص ۵-۸۴) در عرصه نظام خدایگانی که مبتنی بر ناتوانی و تسلیم است، به قول شرابی،

روشن است که مفهوم قرارداد اجتماعی غیرقابل تصور می‌باشد. جامعه در واقعیت تنها در معرض اراده و خواست غنی و ثروتمند قرار دارد؛ اراده‌ای که مرزها و حدود آن تنها از طریق ظرفیت و توانایی مادی و امر و نهی‌های اخلاقی نهادینه شده تعیین می‌گردد. قانون در خدمت جامعه نیست بلکه به نظام

<sup>۱</sup> - The Patronage System.

اجتماعی - سیاسی مستقر خدمت می‌کند، جنایت از حرمت شکنی یا شورش تمیز داده نمی‌شود و تنبیه و مجازات نه به قصد اصلاح، که به قصد اعاده حرمت و تقدس قانون و حفاظت از روابط اجتماعی موجود صورت می‌گیرد. بدین ترتیب چون مخالفت قانونی امکان ندارد، توطئه و شورش تنها راه‌های ممکن اقدام می‌شوند. به‌طور مشابه، وقتی که بحث و گفتگوی آزاد مجاز نیست، شکل باقی مانده ترغیب و اقناع، توطئه و خشونت است». (همان، ص ۸۷)

زبان و گفتمان حاکم در چنین جوامعی مانع هرگونه پرسش‌گری و روشنگری، درک و فهم و نقد و نوآوری می‌شود و یادگیری از روی عادت و حفظ کردن شیوه معمول کسب آراء و عقاید و درونی کردن ارزش‌ها می‌گردد (همان، ص ۱۴۱) و تک‌صدایی در آن محوریت می‌یابد. (همان، ص ۱۴۴) به قول شرابی،

شیوه تک‌صدایی گفتمان، به عنوان نمونه، خودش را در تمایل مصرانه سخنرانان در محروم نگهداشتن یا نادیده گرفتن سخنرانان دیگر، نشان می‌دهد. اما این شیوه همچنین در اصل ساختاری خود گفتمان نمایان می‌شود: نه تنها قدرت گفتمان تک‌صدایی تولید می‌کند، بلکه خود زبان هم که به گفتار و خطا به ارجحیت می‌بخشد و گفت و شنود یا دیالوگ را تشویق نمی‌کند، چنین است. (همان، ص ۱۴۴)

حقیقت واحد و مطلق است و گفتمان تک‌صدایی به وضوح و به واسطه اصل ساختارش، منکر دیالوگ و فرضیاتی است که دیالوگ بر آنها استوار است. (همان، ص ۱۴۵) در نطق تک‌صدایی هدف روشنگری نیست بلکه سلطه یافتن و غالب آمدن است و «شنونده - گیرنده، دیگری در رابطه تک‌صدایی (پسر، دانشجو، رعیت) به خاموشی و سکوت کشانده می‌شود» (همان، ص ۱۴۶) و اکثریت افراد و اقشار جامعه در فرهنگ تک‌صدایی دائماً به جایگاه شنوندگان تنزل می‌یابند که باید فقط به کلام گوش کنند یعنی اطاعت نمایند و «در دنیای این اکثریت صداهای منفرد متعددی سکونت دارند که زندگی را از بالا اداره و فرماندهی و برایش قانون وضع می‌کنند». (همان، ص ۱۴۶)

گفتمان‌های اقتدارگرا مانعی جدی در برابر دموکراسی و توسعه سیاسی هستند که در پوشش ایدئولوژی‌های گوناگون اعم از سنتی و متجدد، مذهبی یا سکولار، گفتگو و مذاکره و سازش و صلح و مسالمت و مدارا و مفاهمه و اجماع را بر نمی‌تابند. مالک‌بن نبی متفکر دینی برجسته الجزایر و جهان عرب بر این باور بود که دموکراسی فراتر از آنکه روندی خالصاً سیاسی باشد که در انتقال قدرت به مردم و در قانون اساسی و در رقابت احزاب برای به دست گرفتن قدرت و اعمال حاکمیت مردم تجلی یافته باشد، بیشتر در ایستارها و رفتارهای اجتماعی مردم و در ترکیب و ساخت احساسی و عاطفی فرد و در هنجارهای ذهنی و عینی تجلی می‌یابد. (صفی، ۱۳۸۰، صص ۵۵-۱۸۴) او می‌افزاید:

دموکراسی مستلزم ظهور شخص «آزاد»، فرد جدیدی که به ارزش‌های پایه‌ای دموکراسی اعتقاد دارد، است. شخص آزادی که به راحتی در میانه مثبت دو سمت افراطی منفی می‌ایستد: استبداد و بردگی. به عبارت دیگر، دموکراسی تنها در فرهنگی که نه از شخصیت اقتدارگرا چشم‌پوشی می‌کند و نه از شخصیت دون و تابع، می‌تواند شکوفا گردد». (همان، ص ۱۸۵)

بنابراین دموکراسی صرف تغییر یک حکومت یا اتخاذ یک قانون اساسی دموکراتیک، یا حتی توسل به متنی اسلامی نیست و برای شکست استبداد و استقرار حکومتی دموکراتیک، «اصل دموکراسی باید یک ارزش اجتماعی بشود، در عین حال که مؤلفه‌های فرهنگی‌ای که در پرورش شخصیت اقتدارگرا و تسلیم و تابع، هر دو، دخالت دارند می‌بایست یکبار و برای همیشه رد و انکار شوند». (همان، ص ۱۸۵) در توسعه اقتصادی نیز نوع شخصیت نقش و اهمیتی حیاتی دارد به حدی که اورت هیگن<sup>۱</sup> با تفکیک شخصیت خلاق از شخصیت سنتی و یا اقتدارگرا، دومی را غیرخلاق خوانده و می‌نویسد شخصیت اقتدارگرا محیط اجتماعی را فاقد هرگونه نظم قابل درک

<sup>۱</sup> - Everett E. Hagen.

دانسته و برای خود در آن محیط ارزشی قائل نیست و نیز او قدرت را کارکرد جایگاه فرد می‌داند نه کارکرد و حاصل اکتساب‌های آن فرد. (Lauer, 1973: 81-2) این نگرش ادراکی از جهان در شخصیت اقتدارگرا میزان قابل توجهی از خشم ایجاد می‌کند که باید به نوعی از آن جلوگیری شود. در نتیجه نیاز زیادی به تسلیم - سلطه و نیاز اندکی به فریادرسی<sup>۱</sup> - پرستاری<sup>۲</sup>، و نیاز کمی به استقلال و اکتساب هر دو، وجود دارد. (Ibid, p. 82) برخلاف شخصیت خلاق، شخصیت اقتدارگرا همان وزن و اعتباری که به بهزیستی خودش می‌دهد به رفاه دیگران نمی‌دهد. (Ibid, p. 82) وقتی شخصیت اقتدارگرا و سنتی جهان را به مثابه مکانی بی‌پایه و اساس می‌داند که تابع تحلیل و پاسخگوی ابتکار او نیست، طبیعتاً جامعه تحت نفوذ شخصیت‌هایی اقتدارگرا هم به نظر هیگن از نظر اقتصادی جامعه‌ای را کد خواهد بود که کل آن دارای سلسله مراتب متصلب اقتدار بوده و روابط مطابق با آن شکل می‌گیرد و هر وضعیت مسئله داری از طریق تسلیم شدن به اقتدار حل و فصل می‌شود. (Ibid, p. 83) به هر حال جامعه سنتی و فرد اقتدارگرا برای رفتار غیرمولد ساخت‌بندی می‌شوند. (Ibid, p. 83) دیوید مک کله‌لند<sup>۳</sup> نیز استدلال اصلی‌اش اینست که انگیزه اکتساب موجد کار آفرینان پرانرژی و مولد می‌شود که آنها به نوبه خود توسعه اقتصادی را رقم می‌زنند (Ibid, p. 86) و اقتدارگرایی پدر در خانواده مانع از شکوفائی روح کارآفرینانه و در نتیجه توسعه اقتصادی می‌گردد. (Ibid, pp. 86-90) نتیجه‌گیری هیگن و مک کله کند هر دو این است که «اقتدارگرایی مانع فعالیت ابتکاری و نوآورانه می‌شود.» (Lower, R.H., 1973: 91) از نظر تاریخی نابسامانی اجتماعی نتیجه از شکل افتادگی ساختارهای اجتماعی بوده که بنا به نوشته مؤلف کتاب «چالش مدرنیته» در جوامع غربی ماقبل مدرن صورت‌گوناگونی به خود گرفت:

<sup>۱</sup> - Succorance.

<sup>۲</sup> - nurturance.

<sup>۳</sup> - David C. MacClelland.

«استثمار یک گروه اجتماعی توسط گروه دیگری، بد اختصاص دادن و سوءاستفاده از منابع اجتماعی توسط یک مرکز (یا مراکز) قدرت، عدم توفیق در استفاده از منابع اجتماعی (هم انسانی و هم طبیعی) به نحوی کارا برای پرداختن به مسائل و مشکلات گوناگون مبتلا به جامعه، فقدان همکاری و هماهنگی در میان افراد و گروه‌های گوناگونی که جامعه را تشکیل می‌دهند، یا حتی یک «جنگ همه علیه همه» دائمی، وضعیتی که توماس هابز در کتاب عمده‌اش لویاتان شناسائی نمود و به درستی آن را به عنوان مانعی اساسی که برای ترقی و تمدن شناخت. (Ibid, pp. 112-113)

اما علل ریشه‌ای این از شکل افتادگی اجتماعی را باید، صرفنظر از شکل و قالب آن، در ساختار آگاهی جستجو نمود و به عبارت دیگر در شیوه و روشی که آگاهی اجتماعی دنیا را درک و استنباط می‌کند» (Ibid, p. 113) و در تحریف حقیقت که «نتیجه و پیامد مستقیم ایده آلیزه کردن تفسیرها (گفتمان) و نهادهای تاریخی است» (Ibid, p. 113) با یک معرفت‌شناسی ناقص و معیوبی که به اشتباه ادعا می‌کند که «به کمال مطلوب‌هایی که جامعه آرزوی تحقق آنها را دارد می‌توان، یکبار و برای همیشه، در گفتمان‌ها و نهادهای جامعه تاریخی معینی، دست یافت و اینکه این گفتمان‌ها و نهادهای علی‌رغم طبیعت زودگذر حاملان و رسانندگان آن، به یک جهان شمولی مطلق رسیده‌اند». (Ibid, p. 113)

به نظر صافی بی‌نظمی و نابسامانی‌ای که یک جامعه ماقبل مدرن گرفتارش است به دو روش مرتبط با هم خودش را نشان می‌دهد :

در سطح آگاهی، این نابسامانی به صورت تحریف فرهنگی ظاهر می‌شود، که به موجب آن فرد به طور فزاینده‌ای ناتوان از ربط دادن ایده‌ها و ارزش‌های اجتماعی با موقعیت زندگی‌اش می‌شود. آرمان‌ها و ارزش‌های فرهنگی در تضاد با چشمداشت‌های بخش رو به تزایدی از اعضای جامعه قرار می‌گیرد. در سطح واقعیت، ساختارها و نهادهای اجتماعی تبدیل به عُل و زنجیر می‌شوند. که فرصت رشد و تحقق پتانسیل فرد را از او سلب می‌کنند. نهادهای سیاسی دیگر

نمایانگر تجسم اجتماعی تعهدات ارزشی فردی برای تعداد فزاینده‌ای از اعضای جامعه نیستند. (Ibid, p. 9)

در جوامع ماقبل مدرن فرهنگ سیاسی در مدار گفتگو و مبادله آراء و نقد و روشننگری و مشارکت و انتخاب و عقل و آگاهی قرار ندارد. به قول آلموند و وربا<sup>۱</sup>، نویسندگان کتاب «فرهنگ مدنی»، فرهنگ سیاسی این جوامع از نوع محدود یا تبعی است نه مشارکتی. (Almond, G.A.2 Verba, 1965: 1-45) در جوامع ماقبل مدرن سیاست و دولت هم کارکرد اصلی و اولیه‌شان را انجام نمی‌دهند و به جای برقراری سازش و رسیدن به اجماع از طریق تساهل و تسامح و مفاهمه و گفتگو و سپس جلب همکاری و ایجاد همبستگی اجتماعی در جهت تحقق اهداف ملی، دولت خود تبدیل به ابزاری برای کنترل و سرکوب جامعه و گروه‌های اجتماعی و ایجاد و گسترش بحران و منازعات اجتماعی و سیاسی می‌شود. بدین ترتیب زمینه‌های اجتماعی و سیاسی در این نوع جوامع مستعد تشدید خصومت، خشونت، منازعه و کشمکش است. البته وجود منازعه در همه سطوح تعامل انسانی، ملی و بین‌المللی، گریزناپذیر است اما اگر سیاست کارکرد اصلی خود یعنی برقراری سازش و مصالحه میان گروه‌های داخلی را به عنوان ناظری بی‌طرف انجام ندهد و تعامل صلح‌آمیز و همکاری‌ها را در سطوح مختلف ارتقاء ندهد، جامعه دچار بی‌نظمی و بی‌سامانی و از هم گسیختگی و بی‌ثباتی می‌شود و توسعه اقتصادی - اجتماعی ناممکن می‌گردد. هنر برقراری سازش و رسیدن به اجماع از طریق مفاهمه و گفتگو در سیاست از طریق دولتی ملی و با اتخاذ انواع مکانیزم‌های حل منازعه امکان‌پذیر است به نحوی که مستقل از منافع گروه‌های ذینفوذ و ذینفع خاص بتواند اهداف ملی و کلان را دنبال نماید.

در تعاریفی که از توسعه در این مقاله عرضه شد تأمین نیازهای اساسی جامعه، رفع فقر و نابرابری و بیکاری و توزیع عادلانه منابع و امکانات و نیز توزیع قدرت و

<sup>۱</sup> - Verba.

دموکراسی و مشارکت سیاسی مردم و حقوق مدنی و آزادی‌ها و حقوق شهروندی برای همه آحاد ملت در چارچوبی قانونمند و نهادینه مطرح گردید. اما تعاملات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جوامع ماقبل مدرن به نحوی است که مانع از آن می‌شود و به عناوین مختلف اکثر دولت‌ها در کشورهای دارای تنش‌ها و منازعات اجتماعی و سیاسی حاد به سختی بی‌طرف هستند. قدرت سیاسی در این جوامع در انحصار گروه هویتی حاکم یا ائتلافی از گروه‌های فائده‌است و آنها از دولت به عنوان ابزاری برای حداکثر کردن منافع خود به هزینه دیگران استفاده می‌کنند و با ماهیتی قومی و قبیله‌ای دستگاه حکومتی را در انحصار خود گرفته و جلوی شراکت گروه‌های دیگر را می‌گیرند و بدین ترتیب توانایی و کارآمدی دولت برای یک حکمرانی موفق و تأمین نیازهای اساسی جامعه را مخدوش و تحریف می‌کنند. (Azar, 1990: 10-11) در این جوامع بحران‌های شش‌گانه‌ای که در تئوری بحران‌ها مطرح است یکجا و هم‌زمان وجود دارند، بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، توزیع، نفوذ و هبستگی، که همگی مانع برقراری یک نظم و ثبات عقلانی و قانونی و دموکراتیک و گفتگو و مفاهمه و اجماع و در نتیجه مانع توسعه می‌شوند. در غیاب یک فرهنگ سیاسی مدرن، ملی و همگون و یک دولت ملی و دموکراتیک، منازعه و خشونت هم‌خرده فرهنگی‌هایی حول محور قوم، قبیله، فرقه و منطقه ایجاد می‌کند و هم جنبه ساختاری و سازمانی به خود می‌گیرد. گروه‌های اجتماعی و دولت در یک فرآیند تعاملی تخریبی با یکدیگر قرار می‌گیرند و شکاف‌های سیاسی، ارضی، قومی و نژادی، زبانی، مذهبی، جنسیتی و طبقاتی در جامعه گسترش می‌یابد. گروه‌های محروم و سرخورده و آسیب دیده در رابطه با یکدیگر و با دولت از مذاکره، گفتگو و تفاهم و سازش در چارچوب قانون و در راستای منافع ملی طفره رفته و به خشونت رو می‌آورند. به قول ک.بی. وارن<sup>۱</sup> سلطه به اشکال مختلف، از جمله انکار موجودیت و نیازهای ملموس گروه‌های تحت سلطه

---

<sup>۱</sup> - Kay B. Warren.



و محروم، از هم‌گسیختگی، بی‌ثباتی و عدم اطمینان و اعتماد، از اجزاء کلیدی و تشکیل‌دهنده خشونت سیاسی هستند. (Warren, 1993:3) ساموئل هانتینگتون در این باره می‌نویسد:

جامعه‌ای که نهادهای سیاسی ضعیفی داشته باشد، توانایی مهارکردن آرزوهای شخصی و تنگ‌نظرانه را ندارد. در چنین جامعه‌ای، سیاست، قلمرو هابزی رقابت فروکش‌ناپذیر میان نیروهای اجتماعی - رقابت انسان با انسان، خانواده با خانواده، کلان با کلان، منطقه با منطقه و طبقه با طبقه - است، رقابتی که سازمان‌های سیاسی فراگیرتر در آن نقش میانجی را بازی نمی‌کنند... اخلاقیات جامعه به اعتماد نیاز دارد، اعتماد مستلزم پیش‌بینی‌پذیری رفتار دیگران است و پیش‌بینی‌پذیری به الگوهای رفتاری تنظیم شده و نهادمند نیاز دارد. بدون نهادهای سیاسی نیرومند، جامعه وسیله‌ای برای تصریح و تشخیص مصالح همگانی‌اش ندارد. ظرفیت ایجاد نهادهای سیاسی در واقع همان ظرفیت ایجاد مصالح همگانی است. (هانتینگتون، ۱۳۷۰، صص ۴۱-۴۰)

در نتیجه ضعف و سستی نهادهای سیاسی، فساد و خشونت گسترش می‌یابد که هر دو از ویژگی‌های جوامع پرایتورین یا نظامی (در برابر جوامع مدنی) هستند، اما به قول هانتینگتون:

رواج خشونت بیشتر از رواج فساد، برای کارکرد یک نظام خطرناک است. در صورت عدم توافق بر سر مقاصد همگانی، فساد، توافق بر سر هدف‌های خصوصی را جایگزین آن می‌سازد. حال آنکه خشونت، ستیز بر سر هدف‌های عمومی یا خصوصی را جانشین توافق همگانی می‌کند. هم فساد و هم خشونت، وسایل غیرمشروع درخواست از نظام به شمار می‌آیند. اما فساد، خود وسیله نامشروع برای برآورده ساختن این درخواست‌ها نیز است. (همان، ص ۹۷)

### فرهنگ مدرن، گفتگو و توسعه

جهان‌بینی مدرن یک جهان‌بینی اومانیستی، عقلانی و سکولار می‌باشد و به همین دلیل طی آن نگاه انسان مدرن به خود، دنیا، طبیعت و خدا به نحوی است که امکان تحمل و مدارا، تساهل و تسامح، نقد و نوآوری، گفتگو و درک متقابل، خلاقیت و تولید و ترقی و توسعه را فراهم می‌کند. در اصل مدرنیته با مؤلفه‌هایی چون انسان‌باوری، عقل‌گرایی، علم‌گرایی، فردگرایی، آزادی و حقوق فردی، دنیاگرایی و برابری یا عدالت‌همگانی و حاکمیت قانون، مبنای نظری‌نوسازی و تغییرات اجتماعی را در غرب تدارک دید و در پی آن جوامع مدرن و توسعه یافته شکل گرفتند. در پروژه مدرنیته انسان مدرن برخلاف انسان سنتی به امکان تغییر محیط پیرامونش، چه محیط طبیعی و چه محیط اجتماعی، باور دارد و به کمک عقل و علم در طول زمان آن را به استخدام خود درمی‌آورد. ایستارهای ذهنی و ساختارهای نهادی دو عنصر کلیدی در فرآیند نوسازی هستند. (دیوب، ص ۱۲) نوسازی اساساً یک فرآیند عقلانی سازی است و پروژه‌ای رهایی‌بخش «با هدف محو عناصر خرافی و غیرعقلایی از فرهنگ، و لذا آزادکننده انرژی‌های خلاق اعضای جامعه.» (صفی، ص ۹) جیمز اکونل<sup>۱</sup> در توصیف ماهیت روند نوسازی آن را «عقلانیت خلاق» می‌نامد. (دیوب، ص ۱۲)

ماکس وبر در «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» و آثار دیگرش بر اهمیت فرد و طرز تفکر و روحیه و اخلاقیاتش تأکید داشته و شکل‌گیری سرمایه‌داری در اروپا را حاصل اخلاق پروتستانی می‌داند که طی آن انسان مدرن و اروپایی به دنیا و طبیعت و کار و تولید و ثروت و انباشت سرمایه رو آورد و با عقل و علم و محاسبه و تدبیر، توسعه را در چارچوب سرمایه‌داری رقم زد. (ماکس وبر، صفحات مختلف) وبر در عین حال بر تفکیک جامعه سنتی از مدرن تأکید داشته و عقلانی‌سازی امور، «طلسم‌زدائی» از عالم و دنیوی سازی فرهنگ را مورد توجه قرار می‌دهد و نظم و سامان بوروکراتیک در

<sup>۱</sup>- James O'Connell.

جامعه مدرن را عقلانیت نهادینه شده دانسته و می‌گوید همراه با تقسیم کار و تخصصی شدن امور و تفکیک حوزه‌های مختلف از هم، اقتدار عقلانی - قانونی و بوروکراتیک می‌شود و اینها همه از ویژگی‌های جوامع مدرن و توسعه یافته هستند. (وبر، ۱۳۷۴، و نیز: منوچهری، ۱۳۷۸)

هشام شرابی مدرنیته و مدرن بودن را در مقوله دانش مبتنی بر اندیشه و عقل، در حقیقت علمی و کنایه‌آمیز، در زبان تحلیلی، در حکومت دموکراتیک یا سوسیالیست، در روابط اجتماعی افقی و در قشربندی اجتماعی طبقه معرفی می‌کند (شرابی، ص ۴۷) و سپس با الهام از مارکس و وبر مدرنیته را هم‌زمان دربرگیرنده عقل و انقلاب می‌داند. (شرابی، صص ۵۲۵-۴۹) در واقع اقتضای عقل و انقلاب نقد دائمی و تغییر دائمی و نوآوری مداوم است که جز با گفتگو، تساهل و هم‌پذیری به‌دست نمی‌آید.

تفکر لیبرال، همان‌طور که بایندر می‌نویسد، بر این پایه استوار است که بین دانش و عقیده تمیز قائل می‌شود و بر جدایی حوزه‌های کاربردی هر یک تأکید دارد و بدین طریق تنوع عقاید درباره عقیده را مشروعیت می‌بخشد. (Binder, L., 1988:2)

البته در هر مقطعی ممکن است یک نوع عقیده فرهنگ، سیاست، قدرت و حقیقت اجتماعی را تحت‌الشعاع خود قرار دهد و غالب شود اما در چشم‌اندازی لیبرال آن عقیده غالب باید در معرض تغییر باشد. (Ibid) بایندر از اینجا به جدایی دین از سیاست و تساهل می‌رسد و درباره آنها به ناهمگونی و عدم تجانس معرفت شناختی دین و سیاست اشاره می‌کند (Ibid, p. 3) و درگیر شدن در گفتگو را چنانچه به درک متقابل و ارتقاء «خودشناسی» نیانجامد بیهوده می‌داند. (Ibid, p. 6) او دست کم سه موضوع متمایز را در فضیلت گفتگو یا مکالمه در میان کسانی که تصور می‌شود آگاهی‌های متفاوتی دارند دخیل می‌داند: (Binder, L., 1988: 6)

- ۱- آیا آگاهی ذهنی یا عینی، فردی یا جمعی، زندگینامه‌نویسانه یا تاریخی است؟
- ۲- آیا آن کسانی که آگاهی‌هایشان متفاوت است می‌توانند یکدیگر را درک کنند؟
- ۳- آیا چنین مکالمه‌ای به نفع متقابل منتهی می‌شود یا نه؟

هر سه موضوع به نظر بایندر در سیستمی واحد از قابلیت انتقال منطقی با هم پیوند دارند و

اگر گاهی خود محورانه باشد مکالمه بی معنی خواهد بود. اگر آگاهی فردی، ذهنی و بیولوژیک باشد، در نتیجه هرگونه تلاش بیرونی جهت مداخله در فرآیند شکل‌گیری آگاهی تغییر و اصلاح پذیری را به جای اصالت تحمیل می‌کند. اگر آگاهی عینی، جمعی و تاریخی باشد، از طریق بحث و گفتگو دست‌یافتنی است، اما ممکن است در تجربه خاص خودش محبوس و گرفتار شود. (Ibid)

بنابراین در یک جامعه آزاد و دموکراتیک گفتگوی عقلانی و انتقادی همواره جریان دارد و به قول بایندر حکومت و اجماع حاصله که اجازه ترتیبات سیاسی با ثباتی را می‌دهد، خود مبتنی بر گفتگوی عقلانی هستند و بحث و گفتگوی عقلانی «درک متقابل»، «اجماع فرهنگی» و حتی توافق پیرامون موارد خاص ایجاد می‌کند و شرایط زندگی بشر را از طریق کنش جمعی بهبود می‌بخشد. (Ibid, p. 1)

دانیل لرنر انسان مدرن را فردی می‌داند صاحب فکر و علاقمند به دخالت و مشارکت در امور اجتماعی، با سواد، شهرنشین، آشنا به وسایل ارتباط جمعی و در معرض آنها و دارای قدرت انتقال فکر (Empathy) که این مورد آخر به معنای درک و تحمل و پذیرش دیگران و احترام گذاشتن به آبرو و حیثیت و آراء و شخصیت آنان نیز می‌باشد (Lerner, op.cit) و مورد تأکید اینکلز<sup>۱</sup> و اسمیت<sup>۲</sup> هم هست. (Lauer, R.H., p. 221) داشتن وجدان علمی و اخلاق علمی و روح علمی و حقیقت جو و واقع‌بین و پذیرش اسناد و مدارک و دلایل و شواهد به صورت مستند و مکتوب به جای تکیه بر یک فرهنگ شفاهی و خطابی از دیگر ویژگی‌های یک انسان مدرن می‌باشد که او را آماده بحث و گفتگوی عقلانی و منطقی و علمی و انتقادی برای حصول به نوعی

<sup>۱</sup>- Inkeles.

<sup>۲</sup>- Smith.

مفاهمه و سازش و اجماع، ولو موقت، می‌سازد، البته تا زمانی که به قول پوپر<sup>۱</sup> خلاف آن ثابت نشده و مورد ابطال کننده‌ای پیش نیامده است. (Popper, 1959) هابرماس<sup>۲</sup> هم بر اخلاق گفتگو و کنش ارتباطی برای درک متقابل تأکید دارد (Habermas, J, 1991) و می‌نویسد:

عقل به واسطه اصل ماهیتش در بسترهای کنش ارتباطی و در ساختارهای زیست جهان تجسم و عینیت می‌یابد. به میزانی که برنامه‌ها و اقدامات عاملان مختلف در زمان تاریخی و در میان فضای اجتماعی از طریق کاربرد گفتار و سخن با سمت‌گیری به سوی توافق متقابل به هم پیوسته و مرتبط می‌باشد، و با اتخاذ مواضع بله / خیر پیرامون ادعاهای قابل نقد مبنی بر معتبر بودن همراه است، هرچند به طور ضمنی، کارکردی کلیدی در عمل و رفتار روزمره می‌یابد. (Ibid, p. 322)

از نظر اقتصادی و اجتماعی، اورت هیگن در قالب «شخصیت خلاق و مولد» می‌کوشد اصول روانشناختی را در یک تئوری توسعه اقتصادی به کار گیرد و توسعه اقتصادی را برحسب این نوع شخصیت معنا کند و به این موضوع می‌پردازد که چرا برخی افراد و گروه‌ها پیشتاز تغییرات تکنولوژیک و اقتصادی می‌شوند. او استدلال می‌کند که نوآوری‌ها که برای رشد و توسعه اقتصادی در طول دوره‌ای طولانی از زمان ضرورت دارند صرفاً جنبه تکنیکی - اقتصادی ندارند بلکه اجتماعی هستند و نهایتاً با افراد خلاق و مولد پیوند دارند. (Lauer, p. 81) او با توصیف شخصیت برحسب «نیازها، ارزش‌ها و عناصر ادراکی جهان‌بینی، همراه با سطح هوشمندی و انرژی»، (Ibid) شخصیت نوآور را کسی می‌داند که محیط اجتماعی‌اش را دارای نظامی منطقی و قابل درک دانسته و بر این باور است که این محیط به واسطه اکتسابش برایش ارزش قائل می‌شود و نیاز فراوانی به استقلال و نظم، «خودشناسی که قادرش می‌سازد تا با دیگران

<sup>۱</sup> - Popper.

<sup>۲</sup> - Habermas.

انتقال فکر و هم‌پذیری داشته باشد»، نیاز فراوان به پرستاری یا پرورش و توجه به رفاه دیگران، همان‌طور که به بهزیستی خود، را در خویش احساس می‌کند. (Ibid, p. 82) بنابراین او دارای خصوصیتی است که رفتار مولد را تسهیل می‌کند، مثلاً برای اینکه بشر بتواند جهت تغییرات را در دست گرفته و آن را شکل دهد باید جهان را قابل درک بداند. (Ibid, p. 82) تأکید مک‌کله‌لند بر انگیزه اکتساب نیز، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، به خاطر ایجاد و تقویت روح کارآفرینی پرانرژی و خلاق می‌باشد که برای توسعه اقتصادی ضروری است. (Ibid, pp. 86-7)

انسان مدرن پویا، خلاق، مولد و نوآور است و از تغییر استقبال می‌کند و اهل نظم و سازمان و برنامه‌ریزی و آینده‌نگری و محاسبه‌گری و تدبیر و قانونمندی و دقت و باریک‌بینی و علم و آگاهی می‌باشد. نوآوری از نظر بسیاری از انسان‌شناسان منبع اصلی تغییر فرهنگ است و پیوند و ارتباط نزدیکی با تراوش و فرهنگ‌پذیری دارد. (Spindler, p. 13) برخی نوآوری‌ها زمانی که افراد در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند و به هم پاسخ می‌دهند حتی در الگوهای رفتاری رخ می‌دهد که بستگی به شیوه‌های تعامل فرد دارد که می‌تواند هم انحرافی و هم نوآور باشد. (Ibid) فرآیند تراوش، متفاوت از فرآیند نوآوری است و از مقوله وام‌گیری فرهنگی است که در کنار نوآوری‌های به عمل آمده از درون یک سیستم فرهنگی - اجتماعی، به معنای وام‌گیری آراء و چیزهایی است که در جاهای دیگر ابداع شده‌اند و هم نوآوری داخلی و هم این وام‌گیری فرهنگی از بیرون به رشد فرهنگی می‌انجامد و جریان دو طرفه است. (Ibid, p. 17) وام‌گیری با درجه بالایی از گزینش‌گری همراه است که از طریق تفسیر مجدد<sup>۱</sup> و درهم آمیختن<sup>۲</sup> صورت می‌گیرد. (Ibid, p. 19) انسان مدرن به خوبی این روند را برای رشد و تعالی خود دنبال می‌کند و پویایی و تحرکش نیز از همین امر ناشی می‌شود. فرهنگ‌پذیری هم زمانی رخ می‌دهد که افرادی از دو سیستم فرهنگی - اجتماعی یا بیشتر در تماس با

<sup>۱</sup> - Reinterpretation.

<sup>۲</sup> - Syncretization.

یکدیگر قرار می‌گیرند که اگر از روی انتخاب و نه اجبار باشد پیامدهای سازنده و مولد دارد. (Ibid, p. 31) در روند نوسازی - شهری سازی افراد در شهرها و از طریق تماس مستقیم یا به وسیله سیستم‌های ارتباطی و با روابطی غیرشخصی وارد سیستم‌های مبادله می‌شوند. (Ibid, pp. 53-55) سیستم مبادله می‌تواند مربوط به پول، منفعت، بورس و کالا و نیز کلمه باشد. مبادله آزاد کلمات و اطلاعات در فضایی شفاف و قانونمند به رشد و توسعه قوای عقلانی، علمی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه کمک می‌کند و شکوفایی این قوه‌ها و استعدادها در ابعاد مختلف عین توسعه است، چه در سطح خرد و در بعد فردی و چه در سطح کلان و در بُعد اجتماعی.

نوسازی با افزایش روابط و فعالیت اجتماعی همراه است و انسان مدرن به قول آلموند و وربا دارای فرهنگی مشارکتی می‌باشد (Almond and verba, op.cit.) و آگاهانه و عقلانی و کارکردی و دنیوی، آراء و منافع خود را در راستای منافع ملی و در چارچوب قانون دنبال می‌کند. در یک جامعه مدنی، به قول هانتینگتون، افراد پیش از آنکه سیاسی بشوند اجتماعی شده‌اند و وقتی به صورت نهادینه مشارکت می‌کنند و منافع و خواسته‌های خود را دنبال می‌کنند ضد جامعه و منافع ملی گام بر نمی‌دارند بلکه همسو با آن تقاضاها و درخواست‌های خود را تعقیب می‌نمایند و بدین ترتیب منافع ملی و مصلحت همگانی نیز تأمین می‌شود. (هانتینگتون، پیشین، صص ۵۲-۱۸)

اساساً نقش سیاست و دولت در یک جامعه مدرن تسهیل و تنظیم روابط اجتماعی و سازماندهی جامعه به نحوی است که منابع و امکانات، بهینه تخصیص داده شود و بی‌طرفانه مکانیزم‌های حل منازعه را برقرار و صلح و مسالمت و سلامت و آشتی و گفتگو و مبادله را به صورتی مولد و سازنده بین افراد و اقشار مختلف جامعه ایجاد و از آن محافظت و پاسداری نماید. در ادبیات اقتصادی لیبرال و در مطالعات توسعه از چنین دولتی به عنوان «دولت پاسدار شب»<sup>۱</sup> یاد می‌شود (Deutsch, p. 52) که امور را به

<sup>۱</sup> - "Night-Watchman", states

خود مردم واگذار می‌کند و با تقویت جامعه مدنی و گسترش حوزه و اراده عمومی، دولت در خدمت جامعه و منتخب و پاسخگو در برابر آن است و در حریم خصوصی افراد دخالت نمی‌کند و در حوزه عمومی هم خودسرانه و دلبخواهانه عمل نمی‌کند بلکه از طریق قانون که برخاسته از عقل جمعی است اعمال حاکمیت می‌نماید. کارل دوپیچ هم به سیاست به مثابه بسیج و کاربرد رضایت و قدرت در حوزه‌ها و شاخه‌های گوناگون و تا حدودی منطبق بر هم تعامل انسانی نگاه می‌کند. (Deutsch, p. 53) البته او حکومت را محصول جامعه می‌داند که نحوه توزیع اجتماعات برای حکوت هم فرصت‌ها و هم محدودیت‌هایی جهت تثبیت یا بسط قدرتش ایجاد می‌کند و توزیع ناموزون آنها سبب ناموزونی کنترل حکومت شده و کارآیی و کارآمدی آن را از نظر قدرت سیاسی و اقتصادی کاهش داده و منجر به کاربرد زور و اجبار و توزیع ناعادلانه کالاها، خدمات، دانش و اطلاعات می‌گردد. (Ibid, p. 52-3)

موریس دوورژه<sup>۱</sup> با اشاره به دو چهره ژانوس، یعنی مبارزه و همگونگی، در سیاست، آنها را جدایی‌ناپذیر دانسته و می‌افزاید در عین حال با تعیین قواعد بازی و چارچوب بندی و سازماندهی مبارزه در داخل سیستم می‌توان به سمت تخفیف تضادها و رسیدن به نوعی توافق و شکلی از همگونگی حرکت کرد. (دوورژه، ۱۳۶۷، ص ۳۵۷) نخستین گام در این راه حذف خشونت است و سیاست یعنی نفی خشونت و تلاش برای از میان برداشتن خشونت و جنگ داخلی و ایجاد وسائل بیان دیگری برای تضادهای فردی و اجتماعی. (همان، صص ۶۱-۳۵۹) گام دوم برقراری سازش است که یکی از وظایف اساسی سیاست می‌باشد. (همان، ص ۳۶۳) حکمیت و مذاکره هم دو تکنیک بزرگ برقراری سازش هستند (همان، ص ۳۶۴) دو ورژه در این باره می‌نویسد:

دو طرف متخاصم می‌توانند کوشش کنند تا نظریاتشان را از راه مباحثه و گفتگو با هم نزدیک سازند. این همان آیین مرسوم روابط دموکراتیک است.

<sup>۱</sup> - Mourice Duverger.



طرفین مبارزه به گردمیزی جمع می‌شوند و می‌کوشند تا با توجه به منافع خود و به بهای دادن امتیازهای متقابل، حدود مصالحه را تعیین کنند. ولی متخصصان می‌توانند به شخص ثالث غیرمتعهدی هم مراجعه کنند و او را به حل و فصل دعوا، مأمور سازند. (همان)

که در واقع بهترین حکم یک دولت دموکراتیک است که باید ناظر بی‌طرفی بوده و میانجیگری آن عادلانه و در راستای برقراری آشتی و رسیدن به تفاهم و اجماع باشد. به قول دوورژه دموکراسی با فن برقراری سازش از طریق مذاکره مطابقت دارد. (همان) گام سوم در این راه گسترش همبستگی‌هاست که طی آن همگونگی اجتماعی به وجود می‌آید (همان، ص ۳۶۸) و این همگونگی اگرچه هدف غایی سیاست است ولی وسائل تحقق بخشیدن به آن کاملاً سیاسی نیستند و عوامل زیادی مستقل از قدرت وجود دارند که می‌توانند به همگونگی اجتماعی کمک کنند. (همان، ص ۳۷۳)

نکته آخر در ادامه مطالب فوق اینکه یک جامعه مدرن و توسعه‌یافته از نظر سیاسی به قول هانتینگتون سه ویژگی بارز دارد: اقتدار سیاسی معقول، ساختار سیاسی تمایز یافته و مشارکت سیاسی مردم (هانتینگتون، پیشین، صص ۷-۵۶) در ویژگی دوم سخن از آنست که «حوزه‌های صلاحیت‌های خاص حقوقی، نظامی، اداری، علمی - باید از قلمرو سیاسی جدا گردند و ارگان‌های مستقل و تخصصی با سلسله مراتب خاص باید عهده‌دار وظایف سیاسی شوند.» (همان، ص ۵۷) به عبارت دیگر حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی حیات جامعه باید مستقل از یکدیگر ولی در عین حال در تعاملی سازنده و هماهنگ و مکمل یکدیگر کارکردهای اصلی خودشان را از طریق نهادهای مربوطه انجام دهند و گفتگو و مبادله آراء، اطلاعات و کالاها و خدمات تحت تأثیر فضای سیاسی و ایدئولوژیک حاکم قرار نگیرد و سیاست، اقتصاد و فرهنگ هر یک در حوزه تخصصی خود آزاد و مستقل ولی در عین حال از طریق قانون هماهنگ با هم عمل کنند تا توسعه در همه ابعاد و موزون جریان یابد.

## نتیجه‌گیری

تحلیل تئوریک و تاریخی و جامعه‌شناختی ما در این مقاله در خصوص رابطه گفتگو با توسعه، پس از تبیین مفهوم توسعه و اجزاء و ابعاد آن و مفاهیم مربوطه دیگر با این مفروضات صورت گرفت که یک چارچوب نظری و منظومه‌ای فکری برای هدایت تغییرات اجتماعی به سمت توسعه ضرورت دارد. مدرنیته در غرب و جوامع مدرن اروپایی این چارچوب نظری را برای جریان‌سازی و اصلاحات در آن بلاد فراهم نمود و تمدن جدید غربی را پایه‌ریزی کرد که گفتیم در عین حال هسته آن مدرنیته و مؤلفه‌های آن کم و بیش در فرهنگ‌های ملل دیگری در گذشته تاریخی که تمدن ساز شدند نیز وجود داشته و تمدن‌های حوزه بین‌النهرین، ایران، یونان، رم، مصر، تمدن اسلامی و نظایر آنها نیز ولو در سطوح و کیفیاتی نازل‌تر مایه‌های مدرن و مقوم توسعه و تمدن داشتند. جهان بینی مدرن که در حوزه فرهنگ انسان‌های مدرن و خلاق و مولد را فعال کرد برخلاف جهان‌بینی‌های سنتی نگاه بشر را نسبت به خود، جامعه، دنیا، خدا و طبیعت دگرگون کرد و انسان طی آن به نوعی خود باوری به کمک عقل و علم رسید و آزادی و حقوق فردی خود را در چارچوب قانون و تنظیم روابط اجتماعی بر اساس آن تأمین نمود و در رابطه با طبیعت به کار و تولید و تلاش برای تأمین معاش و افزایش ثروت و انباشت سرمایه پرداخت و علم و تکنولوژی را نیز در این جهت به‌کار گرفت و زندگی اجتماعی و سیاسی خود را به خوبی سامان داد.

بنابراین در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی انسان مدرن محیط اجتماعی و طبیعی پیرامون خود را آگاهانه تغییر داد و تابع نظم و قانونمندی و اراده خود نمود و بدین طریق توسعه همه جانبه را رقم زد. این رویکرد با ذکر جزئیات و مقایسه جوامع و انسان‌های سنتی و مدرن در این مقاله مورد بررسی و موشکافی قرار گرفت و نتیجه حاصله از این بحث آنست که اگر جهان بینی‌ها و طرز فکرهای انسان‌ها و افراد عضو جامعه در مدار انسان باوری، عقلانیت، علم، تفرد و آزادی‌های فردی و دنیوی‌سازی و حاکمیت قانون و مدارا و تساهل و نقد و نوآوری و گفتگو و مبادله آزاد

کلمه و کالا شکل بگیرد، آنها می‌توانند هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی و در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به درک و تفاهم متقابل و صلح و مسالمت و سازش و آشتی و سازگاری و تفاهم و اجماع دست یافته و آراء و اندیشه‌ها و امکانات و اطلاعات خود را آزادانه و آگاهانه با یکدیگر مبادله نمایند و بدین طریق پتانسیل‌ها، استعدادها و ظرفیت‌های بالقوه خود و جامعه و جهان را محقق سازند و توسعه، ترقی، تمدن و تکامل انسانی را برای کل بشریت به ارمغان بیاورند.

## منابع و مأخذ:

### الف - فارسی

- ۱- امبو، احمد مختار، (۱۳۶۶)، *مسائل جهان و دورنمای آینده*، ترجمه محمدرضا صالح‌پور، ج ۲، تهران: وزارت برنامه و بودجه.
- ۲- بدیع، پروفیسور برتران، (۱۳۶۷)، *توسعه سیاسی*، ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
- ۳- تودارو، مایکل، (۱۳۶۸)، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، جلد ۱، ترجمه دکتر غلامعلی فرجادی، ج ۴، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- ۴- دوورژه، موریس، (۱۳۶۷)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- دیوب، اس.سی، (۱۳۷۷)، *نوسازی و توسعه*، در جستجوی قالب‌های فکری بدیل، ترجمه دکتر سیداحمد موثقی، تهران: نشر قومس.
- ۶- ریفر، ژان لوئی و دیگران، (۱۳۷۲)، *شرکت‌های فراملیتی و توسعه درونزا*، مترجمان فاطمه فراهانی و عبدالحمید زرین قلم، تهران: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- ۷- سن، آمارتیا، (۱۳۸۱)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۸- شرابی، هشام، (۱۳۸۱)، *پدرسالاری جدید*، ترجمه سیداحمد موثقی، تهران: کویر.
- ۹- شریف، میان محمد، (۱۳۶۷)، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ج ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰- صفی، لو.آی.ام، (۱۳۸۰)، *چالش مدرنیته، جهان عرب در جستجوی اصالت*، ترجمه دکتر سیداحمد موثقی، تهران: نشر دادگستر.
- ۱۱- گیرشمن، رمان، (۱۳۴۹)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، ج ۳، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲- محمدی، محمد، (۱۳۷۴)، *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، ج ۳،

تهران: توس.

- ۱۳- متر، آدام، (۱۳۶۲)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- مطهری، استاد شهید مرتضی، (۱۳۶۲)، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۵- منوچهری، دکتر عباس، (۱۳۷۸)، ماکس وبر و پرسش مدرنیته، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۶- موثقی، سیداحمد، (۱۳۸۳)، جنبش‌های اسلامی معاصر، ج ۶، تهران: سمت.
- ۱۷- مور، برینگتن، (۱۳۶۹)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۸- وات، مونتگمری، (۱۳۵۹)، اسپانیای اسلامی، ترجمه محمدعلی طالقانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۹- وات، مونتگمری، (۱۳۶۱)، تأثیر اسلام در اروپا، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی.
- ۲۰- وبر، ماکس، (۱۳۷۳)، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، مترجمان عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۱- وبر، ماکس، (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه دکتر عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات مولی.
- ۲۲- هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- ۲۳- هنته، بزورن، (۱۳۸۱)، تئوری توسعه و سه جهان، ترجمه دکتر سیداحمد موثقی، نشر قومس.

## ب - لاتین

- 1- Almond G.A. & Verba S., (1965), *Civic culture*, Boston & Toronto: Little, Brown and Company.
- 2- Azar, Edward E., (1990), *The Management of Protracted Social Conflict*, England: Dartmouth.
- 3- Barnett, Tony, (1989), *Social & Economic Development*, New York: The Guilford Press.
- 4- Binder, Leonard, (1988), *Islamic Liberalism*. Chicago & London: The University of Chicago Press.
- 5- Deutsch, Karl W., (1962), *Nationalism and Social Communication*, Cambridge, Massachusetts: The M.I.T. Press.
- 6- Habermas, Jurgen, (1991), *The Philosophical Discourse of Modernity*, Translated by F.G. Lawrence, 5th ed., Cambridge, Massachusetts: The MIT Press.
- 7- Huntington, Samuel P., (1976), "The Change to Change: Modernization, Development, and Politics" in Cyril E. Black (ed.), *Comparative*

*Modernization*, New York: The Free Press.

- 8- Lauer, Robert H., (1973), *Perspectives on Social Change*, Boston: Allyn and Bacon, Inc.
- 9- Lerner, Daniel, (1958), *The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East*, Glencoe: Free Press.
- 10- Organski, A.F.K., (1965), *The Stages of Political Development*, New York: Alfred, A. Knopf.
- 11- Popper, K.R. (1959), *The Logic of Scientific Discovery*, London.
- 12- Riggs, Fred W., (1984), "Development" in Sartori, Giovanni (ed.), *Social Sciences Concepts*, London: Sage Publications.
- 13- Schlegel, John P., (1977), *Towards a Re-definition of Development*, Oxford: Pergamon Press.
- 14- Spindler, Louise S., (1977), *Culture Change and Modernization*, New York: Holt, Rinehart and Winston.
- 15- Warren, Kay B. (1993), (ed.), *The Violence Within Cultural and Political Opposition in Divided Nations*, Oxford; Westview Press.

**زندگی شما فقط وقتی زیبا و درخشان خواهد شد که پندارتان، کردارتان و**

**گفتارتان نیک باشد..**

(زرتشت)